



قل و قلم و قصه

جستجوی معنی در

داستان

ادبیات کودکان آفریقا

نمود رئالیسم و

مدرنیسم در رمان



مقالات



قال

وقلم وقصه

● به روایتی - میانداوبی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



نوادری و وقایع به فارسی نوشته شده، ولی هیچ یک از آنها به جامعیت این اثر نیست به ویژه که نویسنده در انتخاب و گزینش مطالب اثر خود تحت تأثیر دیدگاه و بینش شیمی خویش بوده و دوازده فصل کتاب خود را به لطایف و ظرایف ائمه اثنی عشر اختصاص داده است. او اثر خود را با نثری روان و ساده و بدون تکلف نوشته و اطلاعات و نکات خواندنی در آن گنجانده است. چندین فصل از کتاب خود را درباره بعضی از مطایبات حضرت پیامبر با اولاد و وصی خود و اصحابش آورده؛ مثلاً می نویسد که حضرت پیامبر از آنجا که به کودکان علاقه داشت و مصاحبت با آنها را غنیمت می شمرد، گاهی با آنان مزاح نیز می کرد. یکی از کودکان صحابه را که ابوعمیر نام داشت، مرخصی بود برابر گنجشکی که او را فقیر می گفتند و آن کودک دائم با آن مرخص بازی می کرد و بوی انس تمام داشت. ناگاه آن مرخص بپرد و ابوعمیر از آن جهت به غایت ملول شد. بعد از آن هرگاه که حضرت به وی رسیدی بر سبیل مزاح پرسیدی: یا ابا عمیر مافعل

داشتم «الطایف الطوایف» مولانا فنرال دین علی صفی در گذشته به سال ۹۳۹ هـ. را مطالعه می کردم که به نکاتی برخوردیم و حیفم آمد که خوانندگان نیز بهره ای از این نکات نبرند. اگرچه پیش از این کتاب، آثاری بسیار در حکایات و

التقیر؟ یعنی ای ابا عمیر چه کرد تقیر. و ابوعمیر خندان و خوشدل شدی».

و یا در باب امام جعفر صادق (ع) می آورد که «روزی مگسی بر روی منصور خلیفه عباسی نشست. او را براند. از آنجا که لجاج صفت مگس است باز آمد. بازش براند، باز آمد. همچنین چند بار این صورت واقع شد. منصور به تنگ آمد و غضب بر او مستولی شد. در این حال امام به مجلس او درآمد. منصور گفت: یا ابا عبدالله حکمت در آفرینش مگس چیست؟ فرمود تا خوار شوند به سبب آن جباران و متکبران».

باز هم از «لطایف الطوائف» مولانا صفی خواهیم گفت و از لطایف او خواهیم خواند.



«سندبادنامه» از رمانسهای کهن ایرانی است که بنابه قولی

در زمان ساسانیان تنظیم و تألیف یافته و بعدها در دوران اسلامی به زبان عربی و فارسی ترجمه شده است. امروزه نسخه ای از آن از سده ششم هجری تألیف محمدبن علی بن محمد ظهیری نیشابوری در دست است. داستان «سندبادنامه» همچون داستان «بختیارنامه» است و در کتاب «هزارویکشب» نیز تکرار شده است. این رمان به زبانهای مختلف ترجمه شده و قدیمترین ترجمه آن در سال ۴۸۰ هجری به زبان یونانی صورت گرفته و از آن به بعد به ممالک اروپایی راه یافته و در ادبیات اروپا تأثیری درخور داشته است. «سندبادنامه» از حیث ترکیب و ساختمان به «کلیله و دمنه» شبیه است یعنی یک داستان اصلی دارد و در ضمن آن حکایات و داستانهایی دیگر می آید، یعنی ساختار «داستان در داستان» بر آن حاکم است. از نظر محتوا هم شبیه داستان «سیاوش» در «شاهنامه» و یا داستان «یوسف و زلیخا» در فرهنگ اسلامی است.

قضیه از این قرار است که پادشاهی پسری صاحب کمال و جمال دارد که محل عشق و علاقه یکی از زنان حرم است ولی او از این عشق مشمزز و متنفر است. زن به حضور شاه می رسد و پسر او را متهم می سازد. شاه گفتار او را باور و حکم قتل فرزندش را صادر می کند. سندباد که استاد و معلم فرزند اوست از دلایل نجومی بهره می گیرد و به او یاد می دهد که مدت هفت روز از سخن گفتن لب ببندد و اگر زبان بگشاید عمرش به پایان می رسد. چون جوان از سخن گفتن پرهیز کند، تهمت و افترای زن را دفع خواهد کرد. هفت وزیر شاه مصمم می شوند تا

در این هفت روز، به هر تدبیری هست قتل جوان را به تأخیر بیندازند. بنابراین هر روز در ساعتی که جوان را برای اجرای حکم شاه به حضور او می آورند هر هفت وزیر در برابر تخت او می ایستند و هر روز یکی از ایشان دو حکایت در اثبات خدعه و نیرنگ زنان و عجله در اجرای حکم قتل تعریف می کنند و روز بعد زن شاه حکایتی در گنهکاری مردان می گوید و تقاضای مجازات جوان را می کند. روز هشتم سندیاد به جوان دستور می دهد که سخن بگوید و او تهمت را از خود دور کرده، بر بی گناهی خود حجت می آورد و شاه آن زن بی عفت بدطینت را به جزای اعمالش می رساند.

تأثیر داستانهای «سندیادنامه» را در داستانهای قرون وسطایی و سده های شانزده و هفدهم و حتی هیجدهم اروپایی، به ویژه در داستانهای اسپانیایی و ایتالیایی می توان مشاهده کرد. این نوع داستانها در شکل گیری داستانهای از نوع شرقی اروپایی بی تأثیر نبوده است.



امروزه زبان فارسی نزد بیشتر نویسندگان، مظلوم واقع شده

است. مهمترین ابزار نویسنده، کلام و یا زبان است که حالت کتابت پیدا می کند. نویسنده از این ابزار هر اندازه ماهرانه و استادانه بهره گیرد، بر قابلیت ادبی اثر هنری خود و در یک کلام «سبک نویسنده‌گی» اش می افزاید. امروزه همه جا شعار ساده نویسی بر سر زبانهاست ولی همین ساده نویسی به غلط نویسی منجر شده است و طرفه اینکه همه غلط نویسان مدعی درست نویسی هستند و نوشته های کسان دیگر را از سر عناد، زیر سؤال می برند. عشق و احترام به زبان مکتوب از ویژگیهای نویسنده ای خوب و چیره دست است. و تا این عشق و احترام نباشد، اثر او پاره ای از هنر را به خود اختصاص نخواهد داد. نویسنده ای که به زبان احترام می گذارد به خود اجازه نمی دهد در بیان مطالب از عبارات کلیشه ای و یا مستعمل و نخ نما بیش از اندازه بهره بگیرد و این نکته به ویژه در عالم داستان نویسی از نکات بسیار ظریف و حساس است. زبان طبیعی و خوب زبان ادبیات است، زبان انسانهاست؛ انسانهایی که به زبان مادری شان احترام می گذارند و می آموزند که آن را درست بیان کنند. زبان فارسی بسیار غنی و پرمایه و مسحورکننده است ولی تسلط بدان، کوشش و تلاش می طلبد و نیازمند دستاوردهای کهن ادبیات فارسی و از سوی دیگر غور و بررسی زبان محاوره ای مردم است. همین زبان محاوره ای مردمی نکات ظریفی دارد که در هیچ یک از متون مکتوب فارسی دیده نمی شود. اگر داستان نویس بر این دو وجه زبان فارسی مسلط نباشد، بیان داستانی و گفت و شنود داستانی محکم و مستدلی نخواهد داشت. داستانها درباره شخصیهایی است که باهم گفت و شنود دارند. این گفت و شنود حالت سکون ندارد بلکه نوعی تحرك است. از راه همین گفت و شنود است که می توان شخصیهایی داستان را، چه شخصیهایی اصلی و چه

فرهی، به خوبی شخصیت پردازی کرد و از راه بیان داستانی است که می توان فضا و محیط داستان را فضاسازی و صحنه پردازی کرد. این دو جنبه یعنی بیان داستانی و گفت و شنود داستانی از کلمات شکل می گیرد و کلمات است که در جامه جملات یک اثر ادبی را به وجود می آورد. در کاربرد زبان فارسی بی مبالات نباشیم.



در روزگار ما نقد ادبی و آشنایی با اصول و فنون آن جزو امهات علوم انسانی شده، به ویژه که با نظریات فلسفی در آمیخته و نحله خاصی را پدید آورده است. در این قلمرو عده ای از صاحب نظران جهانی با آثاری که نوشته اند در عالم نقد و نقادی عنوانی پیدا کرده و آثار آنها در مبانی نظری و عملی نقد طرحی نو در افکنده اند. از جمله صاحب نظران و فحول نظریه پردازان نقد ادبی در جهان نور تر روبر فرای است که آثاری متعدد در عالم نقد نظری و عملی نوشته و منتشر ساخته است. در نظر فرای نقد مجموعه معلوماتی در قلمرو علم است و محدوده آن هم مشخص. او می گوید: «موضوع نقد ادبی، هنری از هنر هاست

و پیداست که نقد هم بهره ای از هنر دارد. یعنی هنری مبتنی بر هنر از پیش موجود و تقلید دست دوم نیروی خلاق. طبق این نظر منتقدان دانش آموختگانی اند که ذوق هنری دارند». فرای این گفته ها را در مقدمه کتاب خود با عنوان «تحلیل نقد» آورده که اخیراً توسط دکتر صالح حسینی به زبان فارسی ترجمه شده است. کتاب «تحلیل نقد» افزون بر مقدمه مترجم و یک مقدمه جدلی در بردارنده چهار مقاله یا جستار است. در مقاله نخست نقد تاریخی را به بحث گرفته و زوایای آن از جمله وجوه داستانی تراژیک و وجوه داستانی کمیک و وجوه مضمون مدار را به بحث گرفته است. در مقاله دوم وارد نقد اخلاقی شده و طی آن مراحل لفظی و وصفی سمبول یا نماد و مرحله صوری و اسطوره ای و آناگوریزی سمبول را کالبدشکافی کرده است. در مقاله سوم به میدان نقد آرکاتاپی قدم گذاشته و ضمن آن نظریه اسطوره ها و تصاویر بهشتی و دوزخی قیاسی را آورده است. کاش مترجم محترم به جای تصاویر از «امثال» بهره می گرفت که بیشتر وافی به مقصود است به ویژه اینکه مبحث آرکاتاپی یا نمونه نخستین در عرفان ما به «اعیان ثابته» و یا «مثال» تعبیر شده است. در مقاله چهارم نقد بلاغی را در خصوص نثر، شعر غنایی و انواع نمایش و داستان مشهور بررسی کرده و در هر کدام از جستارهای خود مثالهایی از کتب و آثار ادبی جهان غرب آورده است. ترجمه این نوع آثار دقت نظر و تجربه ادبی و گنجینه واژگان وسیعی می طلبد، به ویژه که مترجم به ناچار باید به واژه سازی و کلمه گزینی بپردازد و مترجم محترم در ترجمه آن خوب از عهده برآمده است. ترجمه این نوع آثار به متقدمان ما می فهماند که امروزه نقد در هر زمینه ای که باشد برای خود علمی شده و قلم زدن در این وادی، جدی گرفتن این علم و ممارست و کسب شناخت از ویژگیها و مولفه های ساختاری و مفهومی آن است. □